

بررسی سیر تحولات منصب قاضی از عصر جاهلیت تا سال چهارم (ق)

مهرداد Fallahi Fard¹

مسعود بهرامیان²

چکیده

ددرسی در عصر جاهلیت به دلیل شرایط زندگی اعراب بادیه نشین تحت قوانینی همچون «جار» و «تار» قرار داشت. وجود پیمان-هایی که بین قبایل عرب با یکدیگر و بین بادیه نشینان با حکومت‌های همجوار وجود داشته نیز موید این مطلب است که اعراب در قبل از اسلام یک چهارچوب مشخصی برای خود فرض کرده بودند و در سایه آن، اختلافات و نزاع های خود را رفع می‌کردند. قضاوت با تغییراتی به دوران پیامبر رسید. شکی نیست که قضاء به معنی قضاوت کردن در اختلافات، در روزگار پیامبر وجود داشت و در اختلافاتی که به ایشان مراجعه می‌شد، قضاوت می‌کرده‌اند. هر کجا قرآن دستور دادرسی و داوری می‌دهد واژگان «قسط» و «عدل» را به کار می‌برد، واژگانی که در عرب جاهلی چندان قالبی در داوری برای خود نگشود. قضاوت در دوران خلفای راشدین با تغییراتی مواجه شد. برای نخستین بار منصب دادرسی رسماً از وظایف خلافت در عصر خلافت عمر به دلیل فتوحات جدا گردید. تبلور داوری‌های مبتنی بر عدالت و آموزه‌های اسلامی را می‌توان در عصر خلافت علی^(ع) ملاحظه کرد. اسلام نهاد قضاوت را تغییری اساسی داد و قانون احکام اسلامی مبنای قضاوت قرار گرفت هر چند در دوره خلفای راشدین در کنار قرآن و سنت، رأی قاضی نیز ماک عمل قرار گرفت.

واژگان کلیدی: قضاوت، قاضی، جاهلیت، عصر نبوت، خلفای راشدین.

The Study of Transition Processes of Judge Status from the Jahiliyya (Age of Ignorance) to the Year Forty

Mehrdad Fallahi Fard³

Masoud Bahramian⁴

Abstract

During Jahiliyyah by the fact of Arab Bedouin's living circumstances, the practice of (official) judgment would abide by rules like Jar and Sar. By way of illustration, inter-Arab-tribes agreements and agreements between Bedouins and their adjoining states could stand to verify the claim that pre-Islam Arab nations had set a certain framework and thanks to this very framework had settled their arguments and quarrels. The act of judgment already undergone some changes reached the age of Prophet Mohammad. There undoubtedly used to be the act of Qazaa i.e. arbitrating the disagreements at the age of Prophet Mohammad and that he would arbitrate in those cases referred to him. Wherever the holy Quran issues the order of judgment and arbitration, it uses the words like justice and fairness; the two words having not enjoyed possessing any place in the frameworks defined at the age of Jahiliyya. The act of judgment came across some changes at the age of Khulafa-e-Rashideen. The authority of holding the status of issuing judgment (verdict) divorced itself from the caliphate's duties at the age of Umar (Muslim caliph) by the fact of the responsibility of conquering given to caliphs. The judgments based on justice and Islamic instructions realized well at the age of Ali ibn Abi Talib caliphate. Islam effected a fundamental change within judgment institution and it was Islamic rules that served as the basis of judgment, though at the age of Khulafa-e-Rashideen judge's decree reminded all as being a judgment benchmark beside holy Quran and Sunnah

Keywords: Judgement, Judge, Jahiliyyah (Age of ignorance), Nabuwat and Khulafa-e-Rashideen

1. کارشناسی ارشد تاریخ اسلام، دانشگاه تربیت مدرس

2. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، دانشگاه پیام نور

3. MA Student of the History, Tarbiat Modarres University, E.Mail: mehrdad_1534@yahoo.com

4. PHD Student of the History, Payam Noor University, E.Mail: bahramian@motahari.ir

مقدمه

فرهنگ هر جامعه ای نشان از پرورش سطح فکر و اندیشه آن جامعه می‌باشد و تمدن سطح عالی این فرهنگ است. فرهنگ و تمدن دارای جنبه‌ها و ابعاد مختلفی می‌باشد که نهاد قضاوت و دادرسی یکی از این جنبه‌ها است. قضاء از مناصب دیوانی است که در تشکیلات اسلامی اهمیت فراوان داشته است. توسل به قضاء در تاریخ بشریت از قدمتی هم‌زمان و همگام با احساس عدالت‌خواهی و مساوات طلبی برخوردار است. مع هذا در راه تحقق این مطلوب همواره با موانع و مشکلاتی روبه رو شده و آن را صعب‌الوصول کرده است. حتی ظهور انبیاء که برای برپایی توحید، عدالت و مساوات تلاش‌ها و کوشش‌های بی‌دریغی از خود نشان داده‌اند، نیز به هدف نهایی که اجرای عدالت است، نرسیده‌اند. در بیان اهمیت دادرسی در اسلام همین بس که خداوند در قرآن فلسفه بعثت انبیا را «برپایی عدل و داد» معرفی نموده است.⁵

انبیاء شخصاً به حل و فصل دعاوی مردم و گرفتن حقوق آنان می‌پرداختند. اساساً منصب قضاء در بینش اسلامی از مناصب ویژه ایشان بوده است. در روزگار رسول اکرم (ص) و در دوران خلفای راشدین عنایت حاکمیت به قضاء و قاضیان پدیده‌ای بسیار چشم‌گیر بوده است. بعد از تثبیت حکومت اسلامی امر قضاء روند تکاملی به خود می‌گیرد.

مقاله حاضر در صدد پاسخگویی به این سوالات است: 1. نهاد قضاوت در عصر جاهلیت چه روندی داشت؟ 2. ظهور اسلام چه تغییراتی بر نهاد دادرسی و ویژگی‌های قاضی گذاشت؟ بر این اساس در فرضیه سوال اول باید گفت قوانین دادرسی در جاهلیت برگرفته از سنت قبیله بود و کهنسال‌ترین و با شرافت‌ترین فرد قبیله به عنوان قاضی انتخاب می‌شده است. فرضیه سوال دوم بر این اساس استوار است که اسلام روند قانونگذاری را بر پایه احکام شرعی قرار داد و شخص قاضی آشنا‌ترین فرد به این قوانین بود.

قضاوت در عصر جاهلیت

مطالعه و تحقیق در زندگی اعراب جاهلی، نشان می‌دهد که آن‌ها علی‌رغم فقدان یک حکومت مرکزی در اختلافات و منازعات میان خود، دارای نوع خاصی از قضاوت بودند. در عصر جاهلیت با نام «اکثم بن صیفی» بر می‌خوریم که در آن زمان از قضات مشهور و نامدار عرب بود، یا

5. لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط (سوره حدید آیه 25).

«عامر بن طرب» از جمله حکمایی بود که شم قضایی و فهم و درک حقوقی هیچ یک از اعراب به پایه فهم و شعور قضایی وی نمی‌رسید. یکی از مناصب چهارده گانه‌ای که مقارن ظهور اسلام برای قریش برشمرده‌اند، منصب قضا و داوری در خصومات و دعاوی بود⁶ منظور از داوری قطع منازعات بود. این کار پیشینه بسیار قدیمی داشت و ریش سفیدان و عقلای قوم به این امر می‌پرداختند و عرب‌های جاهلیت نیز چنان رفتار می‌کردند، و داوری‌های خود را به سران قوم و سالخوردگان قبیله ارجاع می‌دادند. هر قبیله‌ای یک یا چند داور سرشناس از جمله «حاجب بن ذراره، اقرع بن حابس و ربیعہ بن مخاشن در تمیم، غیلان بن مسلمه از ثقیف، هاشم بن عبدمناف، عبدالمطلب بن هاشم، ابوطالب بن عبدالمطلب و عاصی بن وائل از قریش، ربیعہ بن خدار در بنی اسد، و سلمی بن نوفل از کنانه» داشت و برخی دیگر چون «عامر بن طرب و اکثم صیفی» تا آن حد مشهور بودند که در تمام قبایل حق داوری داشتند. عرب‌ها نزد کاهنان و عرفان نیز داوری می‌بردند.⁷ یعقوبی به روشنی از داوران عرب در جاهلیت سخن می‌گوید: «عرب را داورانی بود که در کارهای خود به آنان رجوع می‌کرد و در محاکمات و مواریث و آب‌ها و خون‌های خویش آن‌ها را داور می‌شناخت، چه عرب را دینی نبود که به احکام آن رجوع کند. پس، اهل شرف و راستی و امانت و سروری و سالخوردگی و بزرگواری و آزمودگی را حکم قرار می‌دادند.»⁸ در این عبارات دو نکته اساسی وجود دارد، اول اینکه داوری پیشه ویژه‌ای بود و دوم آنکه صلاحیت داوران به آن اندازه بود که همه موضوعات را در برمی‌گرفت.⁹ ما با نمونه‌های بسیار از رسیدگی داوران به اختلاف‌های زناشویی، خانوادگی و تعیین زیان-های پدید آمده از جنگ میان دو قبیله و نیز اینکه کدام قبیله آغازگر نبرد بوده است روبرو می‌شویم. به عنوان مثال منذر بن حرام بن عمر و نجار، که جد حسان بن ثابت شاعر نامدار از خاندان نجار بود، در جنگی که میان دو قبیله بزرگ اوس و خزرج روی داده بود به داوری برگزیده شد. پس از خونریزی و کشت و کشتار دراز و خونبار میان دو قبیله خزاعه و قسی بر سر مهتری کعبه، سرانجام، پای آشتی به میان آمد و به داوری یعمر بن عوف کنار آمدند. یعمر، که

6. جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام (تهران: امیر کبیر، 1373)، ص 17.

7. همان، ج 1، ص 188.

8. ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج 2 (تهران: علمی فرهنگی، 1362)، ص 383 - 382.

9. محمد حسین ساکت، نهاد دادرسی در اسلام (مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، 1365)، ص 38.

شداخ خوانده می‌شد، به سزاواری قصی به کعبه و حکومت مکه به دست آنان، نسبت به خزاعه، رأی داد و خون‌هایی که از خزاعه ریخته شده بود، بیهوده دانست.¹⁰

اما باید توجه داشت که بافت قضایی هر جامعه‌ای تابعی است از ساخت و سازمان اجتماعی - سیاسی آن جامعه؛ از این رو باید دانست قضاوتی که در میان اعراب دوران جاهلیت جریان داشت، جزء شئون هیچیک از حکومت‌های معروف نبود، زیرا آن‌ها نه پادشاهی داشتند و نه حکومت جمهوری اشرافی یا جمهوری دموکراسی و نه زور مستبدی بر آن‌ها مسلط بود که تشکیل حکومت استبدادی دهد، و از این نظر غالباً مرجع صلاحیت‌دار برای رسیدگی به حل و فصل اختلافات و مخاصمات، شیخ قبیلہ و یا همانطور که جرجی زیدان یادآور می‌شود کاهنی از میان کاهنان و عرفای از میان عرفان عرب و یا هر فرد دیگری که در اصالت رأی و فهم و درک قضایا شهرت داشت، بود.¹¹

در جوامع قبیلہ‌ای، همه چیز و از جمله امور سیاسی و نظام اجتماعی مشروعیت خود را از «سنت» می‌گیرد.¹² سنت به منزله زیرساخت همه مقولات فرهنگی و موسسات اجتماعی عمل می‌کند. در این جوامع، «قانون» بخشی از سنت به ارث رسیده‌ی نیاکان است. زندگان، تقویت کننده اقتدار نیاکان می‌باشند. در چنین جوامعی نه تنها هیچ نوع عمل قانونگذاری ضرورت ندارد، بلکه اصولاً تخطی از سنت تصورناپذیر است، مگر با ظهور رهبری کاریزماتیک که اقتدار فردی او فراتر از اقتدار متبلور در «قبیلہ» باشد یا با تجدید سنتی که به دلایلی متروک شده و به علی دوباره امکان ظهور می‌یابد. اصالت همواره با قبیلہ بود، فرد در کلیت قبیلہ مستحیل می‌شد. قبیلہ اساس پیوستگی‌های فردی و اجتماعی عرب بدوی را تعیین می‌کرد؛ و تمام ارکان شخصیت و مظاهر فکری و عقلی را تشکیل می‌داد. فرد اراده‌ای مستقل از اراده حاکم بر قبیلہ نداشت و چنان وابسته به قبیلہ بود که در انتخاب همسر، تعیین محل زندگی، چگونگی رفتار، جنگ و صلح، جنگ و بغض و در یک کلام همه رفتارهای فردی و اجتماعی محکوم قبیلہ بود. گاه فرد وظیفه داشت بخشی از مسئولیت اعمال خلاف یا اشتباه افراد هم قبیلہ خود را به عهده بگیرد و

10. ابن هشام، سیره النبویه، ترجمه سید هاشم محلاتی، ج 1 (قم: انتشارات اسلامیه، بی تا)، ص 81.

11. زیدان، ج 1، ص 188.

12. ابراهیم برزگر، تاریخ تحول دولت در اسلام و ایران (تهران: سمت، 1383)، ص 88.

در پرداخت دیه برای کسی که از قبیله دیگر کشته شده بود، یا در پرداخت فدیة برای اسیران قبیله خود، مشارکت داشته باشد.¹³

تعرض به فرد، تعرض به کل افراد قبیله تلقی می‌شد، و عمل قصاص نه تنها متوجه فرد قاتل، بلکه متوجه کل افراد قبیله قاتل می‌شد. دفاع قبیله از فرد، ریشه در همین تفکر داشت. در صورت شکسته شدن حرمت فرد وابسته به قبیله، حرمت و حریم تمام افراد مخدوش می‌شد و افراد تعصب خود را از دست می‌دادند و این معنی، مرگ کلیت قبیله را به دنبال می‌آورد.¹⁴

شیخ و رئیس قبیله در اعلی مرتبه قبیله قرار داشت. در واقع هویت فردی اعضای قبیله با هویت شیوخ آن در ارتباط بود. این وابستگی چنان بود که هویت شیخ، هویت تک تک افراد قبیله نیز تلقی می‌شد. اعراب یکی از بزرگان افراد قبیله را به عنوان «رئیس»، «شیخ»، «امیر» و «سید» انتخاب می‌کردند. در انتخاب رئیس قبیله، شرایطی را مد نظر قرار می‌دادند. از جمله اینکه او باید از شریف‌ترین، متعصب‌ترین، ثروتمندترین، مسن‌ترین و با نفوذترین مردان قبیله باشد و نیز باید دارای خصلت‌ها و اوصاف پسندیده‌ای نظیر سخاوت، قدرت بیان، حلم و بردباری، تجربه و کارآزمودگی، دانش و دلاوری باشد. برای اینکه چه بسا اگر لغزش کوچکی از وی سرزند، جنگ و ستیز برانگیزد. سلامت و مصلحت قبیله بیش از هر موضوع دیگری در کانون توجه بود. به همین دلیل قدرت و توانمندی رئیس قبیله از اهمیت بسیاری برخوردار بود. نظام قبیلگی و تهدیداتی که آن را به مخاطره می‌انداخت، مانع از آن می‌شد که ریاست را به افراد عاجز و ناتوان و ضعیف دهند. به همین سبب فرزند رئیس قبیله یا فرزند ارشد وی لزوماً به ریاست نمی‌رسید؛ زیرا در صورت ضعف امنیت، هستی قبیله دچار مخاطره می‌شد. به همین دلیل بود که بعد از مرگ قبی، فرزند کوچک‌ترش به نام عبدمناف و نه عبدالدار به رغم بزرگ تر بودن به ریاست قریش برگزیده شد. این چنین فضایی نظام قضایی خاص خود را می‌طلبد که در ادامه خواهد آمد.

گذشته از فقدان قواعد و قوانین قضاوت در جامعه جاهلی عربستان که امکان تکوین یک نظام قضایی را میسر نمی‌کرد، اقتدار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و خصوصاً توانایی نظامی خاندان‌های عربی، ستم‌های قضایی را مضاعف می‌ساخت و جای هرگونه امنیت قضایی را از

13. غلامحسین زرگری نژاد، عصر نبوت (تهران: سمت، 1378)، ص 166-170.

14. همان، ص 162.

میان می‌برد. تهمت، شهادت دروغ و ناروا و ارضا نفس، نه تنها امری رایج و معروف بود و همواره بیگانگان را در معرض مجازات‌های شدید قرار می‌داد، بلکه در ارتباط با مسائل جنایی نیز کشتار گسترده از وابستگان قاتل، امری کاملاً رایج بود. اعراب گاه برای تلافی یک وابسته نسبی یا سببی، خواه زن، مرد، برده و یا آزاد، ده‌ها نفر از مردان و زنان قبیله را می‌کشتند. این شیوه قصاص چنانکه قبلاً اشاره شد از ماهیت پیوند فرد با قبیله و تلقی جامعه قبیله‌ای از قلمرو و حرمت آن نشأت می‌گرفت. اعراب با این درک که قتل یک فرد وابسته به قبیله در حقیقت قتل تمام افراد قبیله یا شکستن حرمت آنان است و نیز با عنایت به اینکه برای فرد قاتل هویتی مستقل از قبیله او قائل نبودند، تمام اعضای قبیله قاتل را، قاتل می‌شمردند و در تمام دوره اخذ ثار، هر مرد و زن وابسته به قبیله قاتل را که در دسترس آنان بود، به قتل می‌رساندند.¹⁵ به مرور زمان این وضع به صورت نسبتاً منسجمی درآمد و انجمنی از بزرگان قریش در «دارالدوه» تشکیل شد و منازعات و مخاصمات در آن انجمن طرح، و مورد قضاوت و دادرسی قرار می‌گرفت. ملاک قضاوت هیئت داوران هم، چیزی جز یک سلسله عرفیات، تجربه‌های قدیمی و معتقدات باستانی و قوانین پراکنده و غالباً تحریف شده آسمانی نبود. لکن نکته قابل توجه در این زمینه این است که از یک طرف متداعین (دو طرف دعوی) هیچگونه الزامی در مراجعه به این قضاوت و اطاعت از آراء و احکام صادره از سوی ایشان را نداشتند و از طرف دیگر داوران هم در شرایطی قرار داشتند که معمولاً نمی‌توانستند به مقتضای حق و عدالت قضاوت کنند، بلکه نوعاً مجبور بودند در دعاوی و نزاع‌ها جانب قبیله خود را منظور دارند. گویا داوری و دادرسی تا دیرباز در یک خاندان و یا قبیله موروثی بود. خاندان «سهم» در روزگار جاهلیت میان قریش داوری می‌کردند و مردم قریش و دیگر اعراب که به مکه می‌آمدند نزد پیشوایان خاندان سهم می‌رفتند و دعاوی خویش را مطرح می‌ساختند.¹⁶ از جمله داوری‌های خاندان سهم، قضیه «حلف الفضول» بود، که پیامبر هم در آن شرکت داشت.

قیس بن شیبه سلمی کالایی به ابن خلف فروخت و ابن خلف حق او را انکار کرد. او بر مردی از بنی جمع پناه برد، اما وی نیز او را پناه نداد. پس گفت: ای قصی به فریاد رس، که چگونه در حرم و در میان هم پیمانان بزرگوار، چنین رخدادی، روی می‌دهد، و بر من ستم روا

15. زرگری نژاد، ص 162.

16. ابن هشام، ج 1، ص 88.

داشته می‌شود، و هیچ کس دست ستمی را که بر من گشوده شده است، کوتاه نمی‌کند.¹⁷ پس عباس بن مرداس سلمی او را چنین پاسخ گفت: «اگر پیمان و تعهد آن پناه دهنده‌ات تو را سودی نبخشیده است، بر سراغ خانه‌ها برو و از ساکنان آن خانه‌ها ایمن باش. هر کس که در آستانه خانه بست نشسته باشد، آنجا ابن حرب و آن جوانمرد عباس را می‌یابد. تیره و تبار من خاندان قریش است. آن یکی حاجیان را راهنماست و این یکی به ظفرمندی، آنان را این سوی و آن سوی می‌پراکند و البته بزرگواری در تبارها و در نسل کسان به ارث گذاشته می‌شود.»¹⁸ در این هنگام ابوسفیان و عباس بن عبدالمطلب برخاستند، و مالی را که از آن مرد پایمال شده بود به او عوض دادند. آنگاه تیره‌های قریش گرد آمدند و در خانه عبدالله بن جدعان، بر این پیمان بستند که در مکه هر حقی را که به زور ستانده شود، به صاحبش بازپس گردانند و هر کس بخواهد به ستم دست یازد مانعش شوند و حق ستم‌دیده را نیز بستانند. در آن زمان که پیامبر بیست و پنج ساله بود در میان آن هم پیمانان حضور داشت. بدین سان، قریشیان در خانه عبدالله بن جدعان «حلف الفضول» را منعقد ساختند. بعدها پیامبر از این پیمان به نیکی یاد کرد و فرمود: «من در سرای عبدالله بن جدعان شاهد حلف الفضول بوده‌ام، پیمانی که اگر دیگر بار نیز بدان خوانده شوم پاسخ دهم، چونان دوست ندارم به جای آن شتران سرخ موی داشته باشم.»¹⁹ پیامبر (ص) به خاطر راستگویی در روزگار جاهلی میان قریش داوری می‌کرد. حتی یهودیان حضرت محمد (ص) را به عنوان داور میان خود بر می‌گزیدند. مهم‌ترین قضاوت و حکمیت شخصی پیامبر پیش از نبوت، داوری مدبرانه آن حضرت در ماجرای نصب حجرالاسود بود.²⁰

قاضی علاوه بر ویژگی‌هایی از قبیل شرف، راستی، امانت، پارسایی، سروری، سالخوردگی، بزرگواری و آزمودگی، ویژگی‌های دیگری نیز مانند دلاوری، شاعری، شناگری و تیراندازی و

17. فاکهی، اخبار مکه فی قدیم الدهر و حدیثه، ج 5 (مکه مکرمه: مکتبه الاسدی، بی تا)، ص 192.

18. همان، ص 192؛ ابوالحسن ماوردی، احکام الاسلامیه (بیروت: دار الکتب العلمیه، بی تا)، ص 99؛ شهاب‌الدین نویری،

عقدالفرید، ج 6 (قاهره: دارالکتب المصریه، 1345ق)، ص 66.

19. ابن هشام، ج 1، ص 88؛ فاکهی، ص 191.

20. ابن هشام، ج 1، ص 122؛ علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج 2 (تهران: علمی فرهنگی،

1374)، ص 279.

نوشتن نیز باید می‌دانست. به سخن دیگر قاضی جاهلی بایستی از میان کمله (جمع کامل) برگزیده شود.²¹

یکی از راه‌های داوری در جاهلیت، استفاده از تیرهای قرعه کشی بود. نویسنده کتاب الاصنام در این مورد می‌نویسد: «هبل درون کعبه قرار داشت، و رو به روی آن هفت تیر (قدح) نهاده شده بود که بر اولی از آن‌ها نوشته بودند صریح، و بر دیگری ملصق، پس هرگاه در پاکی نژاد نوزادی شک کردند، نخست به هبل هدیه‌ایی تقدیم می‌داشتند، و زان پس با تیرها فال می‌زدندی و هرگاه صریح برون آمدی، نوزاد را پاکزاد شمردندی، [و اگر «ملصق» می‌آمدی] او را طرد کردند. و از آن هفت، تیری به نام مرده، و تیری به نام نکاح (زناشویی) نشان‌دار بود و سه تیر دیگر برای من تفسیر نشده است که نشان از چه داشت (و برای چه بود)؟ پس چون ایشان را در کاری خصومتی روی می‌داد، یا آهنگ سفری، و یا مهمی دیگر می‌کردند، نزد هبل می‌آمدند، و با تیرها داوری می‌خواستند. پس هرچه درمی‌آمد، آن را به کار می‌بستند و به آن تن در می‌دادند.»²²

داور یا دادرسی در زیر سایه درخت، در خیمه، خانه رئیس قبیله، آستانه خانه خویش، گهگاه خانه یکی از طرفین دعوی یا در خانه میانجی آنان به داوری می‌پرداخت. تا دیرباز خیمه ویژه‌ای برای دادرسی و داوری برپا نشده بود، ولی چندی گذشت و خانه‌ها یا سراهایی برای این کار پرداخته شد. یکی از سراهای زبانزد آن روز که داوری و دادرسی در آن جا انجام گرفت، خانه «قصی بن کلاب» بود که در آن به کعبه باز می‌شد و قریش به دستور قصی کارهای خود را آنجا انجام می‌داد و هیچ اختلافی جزء در آنجا حل نمی‌شد. این خانه قصی بن کلاب را از آن رو «دارالندوه» می‌گفتند که مردم برای کارهای نیکو و ناپسند در آن جا گرد می‌آمدند. در یک نگاه کلی می‌توان گفت، دادرسی در عصر جاهلیت، ساده و دور از هرگونه آیین و روشی سازمان یافته انجام می‌شد. دادرسی در آن روزها از آداب و رسوم و آزمون‌های نیاکان سرچشمه می‌گرفت، عناصر جاهلی را اقرار یا سوگند و یا برگه‌ها و ادله قانونی تشکیل نمی‌داد، بلکه قیافه شناسی، اثر جستن، قرعه کشی، کاربرد شیوه‌های گوناگون، مانند پیشگویی، فالگیری، طالع بینی، کشف جرم با بهره گیری از روش‌های زیرکانه و تردستی، و نیز بهره وری از نیرنگ‌ها، راه‌های دادستانی و

21. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ج 3، (بیروت: دار الکتب العلمیه، 1407ق)، ص 25.

22. هشام بن محمد کلی، الاصنام، تحقیق احمد زکی پاشا (تهران: نشر نو، 1364)، ص 124.

دادخواهی و داوری و دادرسی شناخته می‌شد. در پایان می‌توان ویژگی‌های دادرسی در جاهلیت را اینگونه برشمرد:

- خصوصی بودن شغل قضا در نزد کاهنان، شاعران و ادیبان (همانند کارآگاهی خصوصی در غرب) که به صورت ارثی یا توسط ریاست قبیله به شخص واگذار می‌گردید. شأن قضاوت در ردیف طبابت ارزیابی می‌گردید.

- رها بودن امر قضا از چارچوبه قانون رسمی و حقوق معین، (حکم براساس احکام سنتهای قومی و یاسای قبیله‌ای یا صرفاً علم خود قاضی)

- دریافت دستمزد برای قضاء (ثلث دیه یا میراث یا وثیقه‌ای که قبلاً اخذ می‌شد. طبعاً رشوه نیز، کارساز است)، نداشتن تشکیلات و رها بودن امر قضا در میان قبایل و نبود هیچ الزامی بر اجرای حکم، به ویژه در موارد میان قبایلی که طرفین دارای قدرت و شوکت بوده‌اند.

- مبنای حکم در قضاء جاهلی صرف علم قاضی و رأی اوست و چیزی در ردیف احکام پیشگویان و مرتبطين با عالم ارواح.

- بی سامانی، پراکندگی و تشتت آراء، کنترل نداشتن مسأله دادرسی و دادرسان، وجود جور مبنایی در احکام که ناشی از غلبه زور در سازمان سنتی جوامع جاهلی است. پندار اساسی حاکم بر قضاء عبارت از: «داد آن است که خان بخواهد» می‌باشد.²³

قضاوت در عصر نبوی

اولین شخصی که در اسلام بر کرسی قضاوت نشست و جهت و حل و فصل دعاوی داوری نمود، حضرت محمد (ص) بود. در باب اهمیت دادگری در نزد پیامبر می‌توان به پیمان اخوتی اشاره کرد که پیامبر بعد از ورود به مدینه و بنیان‌ریزی یک نظام الهی در بین مهاجرین و انصار برقرار کرد. این پیمان اگر چه به صورت ظاهری یک حرکت نمادین در برابر دشمنان محسوب می‌شد، ولی در باطن بسترسازی برای ایجاد آرامش و امنیت در جامعه و آرام کردن شرایطی بود که در نهایت امر خود پیامبر به عنوان یگانه مرجع عدالت در جامعه باید به آن رسیدگی می‌کرد. جرجی زیدان می‌نویسد: «نخستین داور اسلام حضرت پیامبر (ص) بود، پیامبر همان طور که مبلغ شریعت

بود، قضاوت را نیز برعهده داشت.²⁴ ویل دورانت می نویسد: «کار حکومت همه وقت پیامبراسلام (ص) را می گرفت، زیرا وی به جزئیات امور تشریح و قضا... توجه کامل داشت.»²⁵

شکی نیست که قضاء به معنی قضاوت کردن در اختلافات در روزگار پیامبر وجود داشت و در اختلافاتی که به ایشان مراجعه می شد، قضاوت می کرد. پیامبر (ص) می فرماید: «من انسانی مثل شما هستم، نزاع کنندگان به من مراجعه می کنند، چه بسا برخی از شما سخنورتر از دیگری باشد و گمان کنم که او راست می گوید، سپس به نفع او قضاوت کنم و کسی که حق مسلمانی را به نفع او، حکم کنم قطعه ای از آتش است و کسی که این حکم را بپذیرد او قطعه آتش را می گیرد و کسی که این حکم را نپذیرد او قطعه آتش را از خود دور می کند.»²⁶ همچنین در پیمان نامه ای که پیامبر اسلام (ص) میان مهاجر و انصار و یهود منعقد کرد، برخی از تشکیلات قضائی روشن گردید. بر طبق آن پیمان نامه قبیله های مدینه ملزم شدند در اختلافاتی که میان آنان رخ می دهد، از انتقام گیری خودداری کنند. زیرا اولین هدف برای امت آن است که از جنگ داخلی جلوگیری شود و هرگاه اختلاف روی دهد، ملزم بشوند آن را به قاضی ببرند. در پیمان نامه آمده است هرگاه شما در مسأله ای اختلاف کردید به حکم خدا و پیامبر اسلام (ص) رجوع کنید؛ و اتفاق و اختلافی که ترس تباهی آن برود میان پذیرفتگان این صحیفه روی نمی دهد و چنانکه رخ دهد به حکم پیامبر (ص) رجوع کنند. اندیشه جدیدی که در اداره قضاء بوجود آمد مهم ترین گروه ها، و نه گروه های ملزم ملتزم به محتویات این پیمان نامه را دربر می گرفت، که جامعه آینده مدینه بر پایه همین گروه ها شکل می گیرد.

پیامبر دارنده و مظهر قوه های سه گانه قانونگذاری، قضایی و اجرایی بود. ایشان در یک زمان، خود دادرسی می کرد و گهگاه شخصاً به اجرای حکم می پرداخت و از سوی دیگر، با سنت دست به قانونگذاری نیز می زد. این شیوه قانونگذاری که در بسیاری چهره های تازه و سراسر جدا از عرف بومی و آداب شبه جزیره و حتی گهگاه رها از احکام ادیان آسمانی گذشته بود و سیمای گوناگون داشت، پایه گذاری مقررات و احکام نوین، یا امضا و تأیید عرف و رسوم و روش یا قانون گذشته با گذاردن فزونی ها با کاستی های چند بوده است. ولایت و منصب دادرسی، در

24. زیدان، ص 188.

25. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج 1، ترجمه امیر حسین آریان پور (تهران: علمی فرهنگی، 1392)، ص 31.

26. محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح البخاری، ج 4 (تربت جام: 1387)، ص 96.

روزگار پیامبر، به هیچ رو از دیگر وظایف و ولایت‌ها جدا نبود، پیامبر به هیچ کس، به گونه‌ای کلی و همگانی، سرپرستی دادرسی واگذار نکرد، چرا که دادرسی بخشی و گوشه‌ای از آن ولایت و سرپرستی بود. گذشته از این، بیشتر دعاوی با پرسیدن مسأله و طرح موضوع در نزد پیامبر به آسانی حل و فصل می‌شد. چه بسا اختلافات و دعاوی که با فتوا گرفتن طرفین دعوی از پیامبر از میان برمی‌خاست و نیازی به برپایی جلسه دادرسی و حکم دادن نبود. پیامبر به دنبال پایه گذاری شیوه نوینی در دادرسی و آوردن روش تازه‌ای در قانونگذاری برای نگهداری نظم جامعه بود.

نخستین پیام قضایی یا دستور دادرسی پیامبر همان است که به دو فرستاده خود (علی و معاذ) به یمن فرموده است. پس از مرگ باذان (استاندار یمن) پیامبر این سرزمین را بر ده ناحیه تقسیم کرد و برای هر کدام استانداری جداگانه فرستاد. چون یمن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود پیامبر برجسته‌ترین و کارآمدترین صحابه خود را روانه آن جا کرد بدین گونه، پیامبر علی بن ابی طالب و معاذ بن جبل را به دو ناحیه جداگانه یمن فرستاد.²⁷ علی (ع) برای رسیدگی به کارهای یکی از نواحی ده گانه یمن و به عنوان فرماندار و رئیس دستگاه قضایی و سرپرست دادرسی و قاضی آنجا گمارده شد. علی (ع) به پیامبر می‌گوید: «تو مرا به دادرسی یمن می‌فرستی، ولی من جوانم و از این کار چیزی نمی‌دانم». پیامبر در جواب علی می‌گوید: «خداوند دل تو را راه خواهد نمود و زبان تو را استوار خواهد ساخت. هرگاه طرفین دعوی به دادرسی پیش تو نشستند، تا سخن هر دوی آن‌ها را نشنیدی به دادرسی مپرداز. چرا که با شنیدن سخنان هر دو سوی دعوی دادرسی برای تو آشکار و بی‌پرده خواهد شد آنگاه پیامبر دستش را روی سینه علی گذاشت و فرمود: پیوسته قاضی خواهد بود و در دادرسی دو دل نخواهی شد.»²⁸

معاذ بن جبل نیز بر ناحیه دیگری از یمن فرستاده شد و پیامبر به او دستور داد تا با مردم به نرمی و مهربانی رفتار کند و از سختگیری و گریز دادن مردم بپرهیزد و به او گفت آن جایگاه که می‌روی جماعتی از اهل کتاب یعنی جهودان و ترسایان به نزد تو آیند و از تو پرسند که: کلید

27. ابن هشام، ج 2، ص 367؛ محمد بن عمر واقفی، مغازی، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ج 1 (تهران: مرکز نشر

دانشگاهی، 1388)، ص 7.

28. محمد بن سعد ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 2 (بیروت: دار صار، 1418ق)، ص 327.

بهشت چیست؟ تو ایشان را بگوی که: کلید بهشت کلمه شهادت است.²⁹ پس معاذ، چون به جانب یمن رفت، چنانکه پیامبر^(ص) فرموده بود، حکم کرد. هنگامی که پیامبر معاذ بن جبل را به یمن فرستاد از او پرسید؛ به چه حکم می‌کنی؟ معاذ پاسخ داد: به قرآن. پیامبر گفت: اگر موضوع را در آن نیافتی چه خواهی کرد؟ معاذ گفت: به آیین و روش پیامبر (سنت) خدا. پیامبر: اگر باز هم در سنت نیافتی چه می‌کنی؟ معاذ: برابر رأی و نظر خود به دادرسی خواهم پرداخت. پیامبر آن روش را تایید کرد و گفت: سپاس خداوندی را که فرستاده پیامبرش را به آنچه خدا و پیامبر^(ص) دوست دارد پیروز و کامیاب کرده است.³⁰

پیامبر برخی از فرستادگان خود را ولایت دادرسی هم می‌داده است. دستورهایی که پیامبر بر دو فرستاده خود داده است به خوبی نشان می‌دهد تا چه اندازه اسلام در پی پدید آوردن نمونه و شیوه تازه در دادرسی بوده است. علاوه بر آن، هر کجا قرآن دستور دادرسی و داوری می‌دهد و ازگان «قسط» و «عدل» را به کار می‌برد و ازگانی که در عرب جاهلی چندان قالبی در داوری نداشت. هنگامی که دادرسی در دست رئیس حکومت (پیامبر) تثبیت و به کسی واگذار نمی‌شد، چیزی جز وازگونی رویه پیشین نبود. دادرسی، به مانند گذشته، از قدرت و اختیارات رئیس قبیله، سید و یا حتی شیخ قبیله به یک نقطه گریز از مرکز می‌مانست، ولی پیامبر به عنوان رئیس جامعه و حکومت تمامی اختیارات و قدرت‌ها (قوای سه گانه) را در خود جذب کرد. به نشانه یگانگی بخشیدن به امت اسلامی تمامی آن قدرت‌ها را یکپارچه در خود گرد می‌آورد.

تصدیق سخنان معاذ بن جبل از سوی پیامبر، سندی است که بر اساس آن اجتهاد قاضی را منبع قوانین شرعی می‌دانند که از طریق تحقیق در ادله شرعی بر اساس احکام عملی در فقه اسلامی به دست می‌آید. پیامبر^(ص) به عنوان بزرگترین قاضی مسلمانان، اساسی را وضع کرد که امر قضاوت در اسلام بر پایه آن شکل گرفته است.³¹ ولی برای پژوهنده آسان نیست که بداند آیا پیامبر^(ص) جز خودش فردی را به صورت مستقل بر منصب قضاء گماشته است یا خیر؟ به ظن قوی منصب قضاوت با نشانه‌های مشخص آن، در روزگار پیامبر ظاهر نشد.³² با این وجود

29. ابن هشام، ج 2، ص 367.

30. ابن سعد، ج 2، ص 107.

31. آدامتز، تمدن اسلامی در قرن چهارم، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، ج 1 (تهران: امیرکبیر)، ص 428.

32. علی عبدالرازق، الاسلام و اصول الحکم (بیروت: للدراسات الاسلامیه، 2000م)، ص 40.

گروهی از صحابه در روزگار پیامبر در منصب قضاء مشهور گردیدند. از جمله می‌توان به: «علی (ع)، عمر، عبدالله بن مسعود، ابی بن کعب، زیدن بن ثابت و ابوموسی اشعری» اشاره کرد.³³ این گروه از صحابه بدون اینکه ملقب به صفت قاضی باشند، به توانایی و زیرکی در سرپرستی منصب قضا معروف و مشهور شدند. بی‌فایده نیست در اینجا یادآور شویم که منصب قضاء در آن زمان به معنی استنباط احکام از ادله شرعی بود. در حدیثی از پیامبر آمده که می‌فرماید: «علی بر شما قاضی‌ترین است، یعنی فقیه‌تر از شما به احکام است.»³⁴ بنابراین به ظن قوی آن حضرت به این گروه از صحابه اجازه داده که به کار قضا در روزگارش بپردازند، بدون اینکه به معنی اصطلاح کلمه قاضی باشند. و کیلی گفته است هنگامی که پیامبر (ص)، علی را به عنوان عامل به یمن فرستاد، امر قضا را به آن حضرت واگذار کرد. پس از آن پیامبر بر سینه اش دست کشیده و فرموده است: «پروردگارا، قلب او را هدایت کن و زبانش را استوار دار و فهم آن مراجعاتی که به او رجوع می‌شود، عطا کن. چنانکه بنا به گفته بلاذری پیامبر معاذ بن جبل را به سرپرستی سپاه تعیین کرد و منصب قضا را به او سپرد و او تمام مالیات‌های یمن را جمع آوری کرد.»³⁵ از آنچه گذشت نتیجه می‌گیریم که پیامبر (ص) شریعت را به مسلمین ابلاغ می‌کرد و در همان حال خود در میان مسلمین قضاوت می‌کرد.³⁶

از ویژگی‌های نظام قضاوت در عصر نبوی را می‌توان این موارد برشمرد:

- نهادهای شدن امر قضا به عنوان شأنی از شؤن حکومت (بخشی از ولایت حاکم، ولایت بر امر قضاء است) و استقلال امر قضا، ناب‌ترگزینی به وسیله شرایطی چون پارسا، فقیه‌تر و دادگتر بودن، برابر دانستن شأن قاضی با حاکم، برتر دانستن وی از همه رجال حکومتی.
- منضبط شدن قضاء در چارچوبه قوانین دینی و حقوق شناخته شده انسانی. (حکم بماتزل الله + حکم بالحق)

- رایگان شدن دادرسی و منع دریافت هیچ حقی ولو در قالب هدیه.

33. ابوعبدالله شمس الدین ذهبی، تذکره الحفاظ، ج 2 (بیروت) دار التراث العربیه، بی تا، ص 257.
34. ابوعبدالله محمد بن احمد مقدسی، احسن التقاسیم فی المعرفه الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی (تهران: انتشارات مولفان و مترجمان، 1361)، ص 127.
35. احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، ج 1 (تهران: انتشارات نقره، 1337)، ص 12.
36. ابن حیان و کیلی، اخبار قضا، تصحیح عبدالعزیز مصطفی المغربی، ج 1 (بیروت: مطبعه الاستقامه، 1359ق)، ص

- سازمان‌دهی امر قضا به مثابه یک شبکه گسترده در کنار شبکه سیاسی حکومت با مقتضیات ویژه چون زندان، الزام، حسبه و تضمین بخشیدن به اجرای احکام به وسیله اقراران قضا به حکومت.

- در قضاء اسلامی مبنای کار قاضی در حکم براساس بینات و حجج و شهود و به طور کلی دلالت ظاهریه است.

- سامان دهی به امر قضا به وسیله روشمند ساختن آن، تأسیس قواعدی چون حب، ید، تسلیط و درء و غیره، تحقیق در جریان دادرسی، ارجاع موارد فنی به متخصصان و از همه مهمتر تبیین اخلاق دادرسی و پالایش قضا از قواعدی چون حلف، جوار و سنت‌های جاهلی جائزانه و جلوگیری از اختلاف رأی حکام به وسیله کنترل رئیس حکومت اسلامی.³⁷

قضاوت در عصر خلفای راشدین

در دوره خلافت ابوبکر (11-13ق) همانند عصر پیامبر، یگانه مرجع دادرسی و قضاوت در جامعه شخص خلیفه بود. ابوبکر، بیشتر پرونده‌ها را برای رسیدگی به عمر ارجاع می‌داد. طبری نقل می‌کند: «وقتی ابوبکر به خلافت رسید ابوعبیده به او گفت: من به کار مال یعنی جزیه می‌پردازم. عمر گفت: من به کار قضاوت می‌پردازم. و یکسال گذشت و کسی پیش عمر نیامد. علی بن محمد گوید: ابوبکر در ایام خلافت خویش عمر را به قضاوت برگزید و یکسال گذشت و کسی دعوایی به عمر مراجعه نکرد.»³⁸

ابوبکر، در روزگار جاهلیت پیشه داوری داشت. او در میان قریش به کارهای مردم رسیدگی می‌کرد و مردم از رایزنی با او سود می‌جستند. پس از اسلام نیز مردم پیش او می‌آمدند و از او راهنمایی می‌گرفتند.³⁹ او کسانی را که به استانداری یا فرمانداری می‌فرستاد، سرپرستی کار دادرسی آن محل را هم به او می‌سپرد. سندی در دست نیست تا نشان دهد ابوبکر در کنار والی یا استاندار و یا عامل و فرماندار خود کسی را هم به نام قاضی گمارده باشد. با آنکه بیشتر دادرسی‌ها به عمر واگذار می‌شد، اما هیچگاه او نام قاضی به خود نگرفت و مردم او را قاضی

37. ساکت، ص 65-84.

38. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ترجمه ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج 4 (تهران: اساطیر، 1375)، ص 1569.

39. جلال الدین سیوطی، تاریخ الخلفا (بیروت: دار القلم، 1406ق)، ص 31.

خطاب نکردند.⁴⁰ این گفته را از خود ابوبکر دانسته‌اند که هرگاه، برابر دید خود و قیاس دادرسی می‌کرد می‌گفت: «این دید من است، اگر درست باشد از خداوند است و اگر نادرست باشد از من است، و من به خدا پناه می‌برم.»⁴¹ ابوبکر در سال 13 قمری درگذشت و خلافت را به عمر بن خطاب سپرد.

عمر در زمامداری خویش با کشورگشایی‌ها و جنگ‌های بسیاری روبرو شد که مجالی برای دادرسی به او نمی‌داد. برای همین بود که برای نخستین بار در روزگار او منصب دادرسی رسماً از وظایف خلافت جدا گردید.⁴²

منصب قضا یکی از پایگاه‌هایی است که داخل در وظایف خلیفه است، زیرا پایگاه قضا و داوری برای برطرف کردن خصومت‌های مردم است، بدانسان که دعاوی آنان بر یکدیگر حل و فصل شود و مشاجرات و کشمکش‌های ایشان قطع گردد. منتها این داوری باید بر وفق احکام شرعی باشد و به همین سبب از وظایف خلافت به شمار می‌رفته است و در جزو کارهای عمومی آنان بوده است و خلفا در صدر اسلام به تن خویش آن را عهده دار می‌شدند و هیچ قسمت از امور قضا را به دیگری واگذار نمی‌کردند. نخستین خلیفه‌ای که این وظیفه را به دیگران تفویض کرد، عمر بود. او ابوالدرداء را در مدینه به کمک خویش در امر قضا شرکت داد. همچنین شریح را در بصره و ابوموسی اشعری را در کوفه به منصب قضا برگماشت و آنان را در این پایگاه شریک خویش ساخت و در این باره نامه‌ای برای ابوموسی اشعری، استاندار بصره، نگاشته است. او در این فرمان به ابوموسی اشعری شروط قضاوت و آداب این مسئولیت را یادآور شده است.⁴³ عمر بیش از دیگران به رأی تکیه می‌کرد. آنچه به راستی عمر را در دادرسی بلندآوازه ساخته است.

مولف طبقات در مورد داوری شریح قاضی می‌نویسد: «جریر بن عبدالحمید، از ابواسحاق شیبانی، از شعبی ما را خبر داد که می‌گفته است عمر بن خطاب بهای آسی را با مردی تمام کرد که آنرا بخرد، و سوار بر آن شد که به تاخت و تاز آوردش. اسب درمانده شد. عمر به آن مرد

40. حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: انتشارات جاویدان، 1373)، ص

274.

41. همانجا.

42. سیوطی، ص 127؛ عبدالرحمن بن محمد ابن خلدون، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، ج 1 (تهران: انتشارات

علمی فرهنگی، 1369) ص 423.

43. ابن خلدون، ج 1، ص 423-426.

گفت: اسب خودت را بگیر. مرد گفت: نمی‌گیرم، معامله تمام شده است. عمر به او گفت: در این باره داوری میان من و خودت برگزین. مرد گفت: شریح را انتخاب کردم و داوری به شریح بردند. شریح گفت: ای امیرمؤمنان چیزی را که خریده‌ای نگهدار یا آن را همانگونه که سالم گرفته‌ای پس بده. عمر گفت: داوری جز این نیست و به شریح گفت: به کوفه برو و او را به قضاوت آن شهر گماشت. گوید: آن روز نخستین روز آشنایی عمر با شریح بود.⁴⁴

متون تاریخی به نمونه یا نمونه‌هایی از دادرسی و داوری عثمان، سومین جانشین پیامبر، اشاره نکردند. آشوب‌های روزگار عثمان در کنار خوی اشرافی و تجمل پرستی او همراه با خویشاوندنگری مجالی به او نمی‌داد تا در پی گسترش سازمان دادرسی اسلامی برآید و یا گامی در این راه بردارد. عثمان نه شیوه شیخین را دنبال گرفت و نه خود ابتکاری و آفرینشی در سیاست و حکومت داشت.

حضرت علی^(ع)، با بیعت مردم بعد از قتل عثمان در سال 35 قمری به خلافت رسید. او که تا این زمان با دانش خود در پیچیدگی‌ها و تاریکی‌ها به خلفای قبل از خود کمک کرده بود، در این زمان در رأس جامعه اسلامی قرار داشت. عمر در هر پرونده‌ای که در می‌ماند از علی کمک می‌گرفت. از دیدگاه عمر و ابن مسعود، قاضی‌ترین کس علی بود. تعبیر «دیان این امت» تنها برای علی گفته شده است و بس⁴⁵ (دیان از نام‌های خداوند به معنی دادرس است). در مورد شنیدن سخن دو طرف دعوا حضرت علی^(ع) می‌فرمایند: «چون پیامبر^(ص) مرا به عنوان قاضی به یمن گسیل فرمود گفتم: ای رسول خدا مرا پیش قومی می‌فرستی که مرا پرسش‌هایی خواهند کرد و من علمی به قضاوت ندارم. پیامبر^(ص) دست بر سینه‌ام نهاده فرمود: خداوند دل تو را به زودی هدایت و زبانت را پایدار و استوار می‌فرماید و چون طرفین دعوی پیش تو نشستند قضاوت مکن تا آنکه سخن دومی را نیز بشنوی همچنانکه سخن اولی را شنیده‌ای، چه در این صورت چگونگی قضاوت و حکم کردن بر تو روشن خواهد شد. بدین سان بود که من همواره قاضی شدم و پس از آن هرگز در قضاوت شک و تردید نکردم.»⁴⁶

44. ابن سعد، ج 6، ص 581-582.

45. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج 24 (تهران: دارالاسلامیه، بی تا)، ص 271.

46. ابن سعد، ج 2، ص 324.

قضاوت علی^(ع) آنچنان محکم و مستند بود که حتی مورد استفاده دشمن ایشان یعنی معاویه نیز قرار می‌گرفت. مولف کتاب *الغارات* می‌نویسد: «ولید بن عقبه به معاویه گفت: اگر علما و (علی^(ع)) برایت قابل استفاده می‌باشد و دستورات او در کارها باید مورد عمل قرار گیرد، پس چرا با علی جنگ می‌کنی؟ معاویه گفت: اگر او عثمان را نکشته بود، و ما را گرفتار فتنه نمی‌کرد ما علوم را از وی می‌گرفتیم و از آراء و نظریات او استفاده می‌کردیم. بعد از این معاویه اندکی سکوت کرد، سپس متوجه همشینانش شد و گفت: ما نمی‌گوئیم این سخنان از نوشته‌های علی بن ابی طالب می‌باشد، بلکه می‌گوئیم این‌ها از نوشته‌های ابوبکر می‌باشد، زیرا این نوشته‌ها در منزل فرزند او به دست آمده است. ما هم به آنها عمل می‌کنیم و فتوی می‌دهیم. آن نوشته‌ها همچنان در خزانه بنی امیه بود تا آنکه که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید و او به مردم اعلام کرد این نوشته‌ها به علی بن ابی طالب علیه السلام تعلق دارد، و مردم حقیقت را دریافتند.»⁴⁷

فرمان علی^(ع) به استاندار برگزیده خود برای مصر (مالک اشتر نخعی) در صفر سال 40 قمری حاوی نکاتی است که نشانه تغییراتی در نوع و نحوی تعیین قاضیان بود. از این فرمان در می‌یابیم که، بی‌گمان، در روزگار علی^(ع) استاندار هر استان و ناحیه‌ای قاضی و رئیس سازمان قضایی آنجا نبوده است. به سخن دیگر، جدایی قدرت‌های قضایی و اجرایی در فرمان‌های برگماری کارگزاران و نمایندگان و استانداران دست کم از روزگار علی^(ع) به بعد نمودار شده است. دیدگاه‌های علی^(ع) در مورد قضاء و قضاوت در نامه ای که به مالک اشتر می‌نویسد کاملاً نمود پیدا می‌کند. برای روشن شدن مطلب فرازهایی از این نامه آورده می‌شود. در این عهدنامه در مورد اهمیت جایگاه قاضی می‌فرماید: «قاضی را از نظر منزلت و مقام، آنقدر بالا ببر که هیچ کدام از یاران نزدیکت، به نفوذ در او طمع نکند و از توطئه این گونه افراد نزد تو، در امان باشد و بداند موقعیتش از او بالاتر نیست که بخواهد از او شکایتی بکند»⁴⁸ یا در مورد ویژگی‌های قاضی می‌فرماید «ای مالک، مردم از گروه‌های مختلف تشکیل یافته‌اند که یکی از آنها قضات عادل هستند... تو از میان مردم برترین فرد را برای قضاوت برگزین، از کسانی که: مراجعه فراوان، آن‌ها را در تنگنا قرار ندهد. برخورد مخالفان با یکدیگر او را به خشم و کج خلقی وا ندارد. در

47. ابواسحاق ابراهیم بن محمد کوفی، *الغارات*، ترجمه عزیز اله عطاردی (تهران: انتشارات عطارد، 1373)، ص 128-

اشتباهاتش پافشاری نکند، بازگشت به حق پس از آن که برایش روشن شد، بر او سخت نباشد. طمع را از دل بیرون کرده و در فهم مطالب، به اندک تحقیق اکتفا نکند. در شبهات، از همه محتاطتر باشد. در یافتن و تمسک به دلیل و حجت از همه مصرتر باشد. با مراجعه مکرر شکایت کنندگان کمتر خسته شود. جامع‌ترین افراد از حیث علم و حلم و ورع باشد. تحت تاثیر اوضاع واقع نشود. در کشف امور شکیبایا باشد. به هنگام آشکار شدن حق، در فصل خصومت از همه قاطع‌تر باشد. ستایش فراوان او را فریب ندهد.⁴⁹ با نگاهی دقیق به متن این نامه متوجه خواهیم شد کلیه کسانی که بعدها در مورد قضا و قضاوت مطلب نوشته‌اند به نوعی پایه کار خود را از این عهدنامه گرفته‌اند. از این زمان به بعد است که برای قضاوت و مقام قاضی خصوصیات بیانی می‌شود که قاضی را از سایر مقامات دیگر جدا می‌کند و زمینه را برای شکل‌گیری نهاد قضاوت فراهم می‌کند.

نتیجه‌گیری

نهاد قضاوت در عصر جاهلیت به دلیل عدم ساختار منسجم سیاسی، اجتماعی و فرهنگی موجودیت رسمی نداشت و داوران و قضات اکثراً رئیس قبیله بودند و قانون آن‌ها در دوری آداب و رسوم و سنت گذشتگان بود و ضمانت اجرایی اجرای احکامی که شیوخ قبایل به آن رای می‌دادند، میزان نفوذ و قدرت قبیله‌ای بود که حکم بر له یا علیه آن صادر می‌شد. این ساختار در دوران اسلامی و به ویژه عصر نبوی تحولی اساسی یافت و اسلام به عنوان قانون قضاوت تعیین شد و قاضیان بر خلاف گذشته نه از بزرگان و ریش سفیدان قوم، بلکه از افرادی مشخص شدند که آشنا به احکام اسلامی و دارای عدالت در قضاوت بودند. مفاهیم «عدالت و قسط» بعد از ظهور اسلام وارد کار قضاوت شد. عنوان قاضی در این عصر بر کسانی که به امر قضاوت می‌پرداختند اطلاق نمی‌شد. این منصب در عصر خلفای راشدین با تغییراتی همراه بود. برای اولین بار در دوره عمر نهاد قضاوت از وظایف خلافت جدا شد و او فرد خاصی را به همراه والیان به ولایات می‌فرستاد که کار قضاوت را انجام می‌دادند. با وجود این، نمود بارز قضاوت اسلامی را در عصر علی^(ع) شاهد هستیم. نامه ایشان به مالک اشتر، حاکم مصر مانیفست قضاوت اسلامی است. گام‌های آغازین یک نهاد جداگانه از شیوه‌های دوری جاهلی به دست پیامبر و خلفای

راشدین برداشته شد که این روند ادامه یافت و نهاد قضاوت به صورت مستقل دو قرن بعد شکل گرفت.

کتابنامه

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

ابراهیم حسن، حسن. **تاریخ سیاسی اسلام**. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات جاویدان، 1373.

ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد. **مقدمه**. ترجمه محمد پروین گنابادی. تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی. 1369.

ابن سعد، محمد بن سعد. **طبقات الکبری**. بیروت: دار صار، 1418ق.

ابن هشام. **سیره النبویه**. ترجمه سیدهاشم محلاتی. قم: کتابفروشی اسلامیة، بی تا.

ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین. **الآغانی**. بیروت: انتشارات دارالکتب العلمیه، 1407ق.

بخاری، محمد بن اسماعیل. **صحیح البخاری**. تربت جام: 1387.

برزگر، ابراهیم. **تاریخ تحول دولت در اسلام و ایران**. تهران: انتشارات سمت، 1383.

بلاذری، احمد بن یحیی. **فتوح البلدان**. ترجمه محمد توکل. تهران: انتشارات نقره، 1337.

دورانت، ویل. **تاریخ تمدن**. ترجمه امیر حسین آریان پور و احمد آرام. تهران: علمی فرهنگی، 1392.

ذهبی، ابو عبدالله شمس الدین. **تذکره الحفاظ**. بیروت: دارالتراث العربی، بی تا.

زرگری نژاد، غلامحسین. **تاریخ صدر اسلام (عصر نبوت)**. تهران: انتشارات سمت، 1378.

زیدان، جرجی. **تاریخ تمدن اسلام**. ترجمه علی جواهر کلام. تهران: انتشارات امیرکبیر، 1373.

ساکت، محمدحسین. **نهاد دادرسی در اسلام**. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، 1365.

سیوطی، جلال الدین. **تاریخ الخلفاء**. بیروت: دارالقلم، 1406-1986.

طبری، محمد بن جریر. **تاریخ طبری**. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر، 1375ش.

عبدالرازق، علی. **الاسلام و اصول الحکم**. بیروت: للدراسات الاسلامیه، 2000م.

فاکهی، محمد بن اسحاق. **اخبار مکه فی قدیم الدهر و حدیثه**. مکه مکرمه: مکتبه الاسدی، بی تا.

الکلبی، ابوالمنذر هشام بن محمد. **الأصنام**. تحقیق احمد زکی باشا. القاهرة، افسس تهران (همراه

باترجمه): نشر نو، 1364.

کوفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی. **الغارات**. ترجمه عزیز الله عطاردی. تهران: انتشارات عطارد، 1373.

ماوردی، ابی الحسن علی بن محمد. **احکام السلطانیه**. بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا.
متر، آدام. **تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری**. ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو. تهران: امیرکبیر.

مجلسی، محمد باقر بن محمدتقی. **بحارالانوار**. تهران: دارالاسلامیه، بی تا.
مسعودی، علی بن حسین. **مروج الذهب و معادن الجواهر**. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، 1374.

مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد. **احسن التقاسیم فی المعرفه الاقالیم**. ترجمه علینقی منزوی. تهران: انتشارات مولفان و مترجمان، 1361.
نوبری، شهاب الدین احمد بن عبدالوهاب. **عقدالفرید**. قاهره: مطبعه دارالکتب المصریه، 1345هـ/1926م.

واقدی، محمد بن عمر. **مغازی**. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، 1388.
وکیلی، محمدبن خلف بن حیان. **اخبار قضاة**. به تصحیح عبدالعزیز مصطفی المغربی. بیروت: قاهر، مطبعه الاستقامه 1359 ق.

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب. **تاریخ یعقوبی**. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1362.